

«جوان» بررسی می کند

سیر تطور تاریخی حکومت و مردم



نمای نزدیک

آنچه این روزها در حال خلق شدن است، فقط یک واقعه سیاسی با نظامی نیست؛ یک تحول انسان‌شناختی است. مردمی که روزگاری تسلیم بیگانگان می شدند، امروز به جایی رسیده‌اند که پنجه در پنجه قدرت اول جهان می‌اندازند و فریاد می‌زنند: ما برنده‌ایم. حتی پیش از پایان بازی. راز این تحول بزرگ، این جمله ارزشمند است: امتی‌مبعوث شده و ما باران الهی بر دوش

کودتای ۱۲۹۹ (با حمایت انگلیسی‌ها) بر سر کار آمده و با همان دست‌ها نیز کنار گذاشته شد. دوم، نبود زعمای (رهبران) مورد اعتماد. روحانیون، روشنفکران و ریش‌سفیدان قبایل، میان‌حاکمیت و ملت. مردم نه خود را صاحب نظام سیاسی می‌دانستند و نه برای دفاع از آن انگیزه‌ای داشتند؛ نتیجه سقوطی که در کمتر از یک هفته تمام شد.

■ لیبک به ندای فطرت در بهمن ۱۳۵۷

و تولد و تربیت یک ملت بالغ

پس از شهریور ۱۳۲۰، ایران مسیری پرپیچ‌وبخ را طی کرد: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حکومت استبدادی محمدرضا پهلوی، وابستگی روزافزون به غرب و سرکوب گسترده مخالفان. اما در بهمن ۱۳۵۷، نقطه عطفی رخ داد. مردمی که پیش از این، خود را در قبال

مادر متن رویدادی بزرگ زندگی علی‌دادور تحلیل می کنیم که

اهمیت تاریخی آن شاید تنها برای نسل‌های آینده به طور کامل آشکار شود. مردم ایران این روزها در حال خلق منظره‌ای هستند که مشابه آن در تاریخ معاصر کشور کم‌سابقه و شاید در برخی موارد بی‌سابقه‌است.اما زیستن در دل رویدادها، همواره درک عمق و ابعاد آنها را دشوار می‌سازد. برای فهم دقیق این تحول، دو روش پیش روست؛ نخست، فاصله گرفتن زمانی (مثلاً نگاه از منظر ۲۰ یا ۳۰ سال بعد) که به دلیل فقدان داده‌های کامل از درون واقعه، همواره با خطا همراه است. دوم، روش مقایسه‌ای؛ قرار دادن وضعیت کنونی در کنار واقعیت‌های تاریخی مشابه از نظر ماهیت، اما با نتایج متفاوت.

■ معمای فروپاشی ار تش و سقوط حاکمیت در شهریور ۱۳۲۰

در شهریور سال ۱۳۲۰، ایران در شرایطی قرار داشت که از بسیاری جهات، آغاز یک دوره مدرنیزاسیون غربی به شمار می‌رفت. تشکیل ارتش مدرن، گسترش راه‌هن سراسری، تأسیس دانشگاه تهران و نظام اداری متمرکز، از مهم‌ترین دستاوردهای دوران رضاشاه بود، اما همین مدرنیزاسیون دو آفت بزرگ داشت: نخست آنکه از بالا و با زور تحمیل شده بود و دوم آنکه وابستگی ساختاری به قدرت‌های خارجی (به ویژه انگلیس) داشت. وقتی جنگ جهانی دوم با اوج خود رسید و متفقین (انگلیس و شوروی) به ایران حمله کردند، تصویری که در برابر جهان قرار گرفت، تصویر فروپاشی بدون مقاومت بود. ارتش مدرن ایران که رضاشاه آن را به عنوان نماد اقتدار خود ساخته بود، در برابر هجوم بیگانگان نه تنها ایستادگی نکرد، بلکه عملاً در عرض چند روز کفی فروپاشی تیروهای آشالگر تا تهران پیش آمدند، رضاشاه مجبور به استعفا و تبعید شد و کشور برای سال‌ها زیر چکمه نظامیان خارجی ماند. پیامد مستقیم این حضور، وقوع فحش گسترده‌ای بود که هزاران غیرنظامی ایرانی قربانی آن شدند. در سطح تحلیلی، این پریش محل بحث است؛ چرا یک ارتش نشان مدرن، بدون مقاومت جدی فرو ریخت؟ پاسخ در سه عامل نهفته است؛ نخست، فقدان باور عمومی به مشروطیت و حاکمیت مردم ایران، رضاشاه را نه یک رهبر ملی که یک مأمور خارجی می‌دیدند که با

تاریخ را تشخیص می‌دهد. مردم ایران امروز صاحب اراده‌اند، صاحب تحلیل و صاحب انتخاب. آنها دیگر نه تماشاگر که بازیگر اصلی میدان هستند. سوم، انسجامی که در شهریور ۱۳۲۰ کاملاً غایب بود. امروز، حتی در سخت‌ترین روزهای جنگ ترکیبی (اقتصادی، رسانه‌ای، نظامی)، جامعه ایران نشان داده که گسست میان حاکمیت و ملت دیگر وجود ندارد. آزمون بزرگ این مدعا، روزهای ابتدایی اغتشاشات اخیر بود که کشور برای ساعاتی بی‌رهبر بود، اما این بار نه از فروپاشی خبری بود، نه از سقوط. ملت خود رهبری خود را بر عهده گرفت.

■ برنده واقعی کیست؟

در نبردی که این روزها در جریان است، نبردی میان ایران و جبهه استکبار به رهبری امریکا، طرف‌های مختلفی به‌ظاهر درگیرند؛ دولت‌ها، ارتش‌ها، سازمان‌های اطلاعاتی و گروه‌های نیابتی، اما برنده اصلی این میدان، هیچ‌یک از این بازیگران سنتی نیستند. بدین حقیقی، ملت رشد یافته ایران است. ملتی که نشان داد بر خلاف شهریور ۱۳۲۰، امروز یک‌تنه در برابر مستکبران زمان می‌ایستد. ملتی که از دل تحقیر و اشغال و قحطی، به عزت و مقاومت و شهادت رسیده است.

این پیروزی از نوع پیروزی‌های نظامی و مرزی نیست. این یک پیروزی تمدنی است. ایران امروز، جمهوری اسلامی‌ای است که نظامیان بیگانه دیگر نمی‌توانند تا تهران پیش روند. نه به این دلیل که ارتش حتماً از همه جهات قوی‌تر است، بلکه به این دلیل

که پشت این ارتش، ملتی ایستاده است که دیگر هرگز تن به ذلت نمی‌دهد. شهریور ۱۳۲۰ نماد فروپاشی یک حاکمیت بی‌ریشه و یک ارتش بی‌عقود بود، اما ۸۵سال بعد در ۱۴۰۵، نماد شکوه و ایستادگی است. این فاصله، سیمای ایست که ملت ایران طی کرده است؛ از ناامیدی به امید از انفعال به کنشگری از تحقیر به عزت. آنچه این روزها در حال خلق شدن است، فقط یک واقعه سیاسی نیست؛ امتی‌مبعوث است. انسان‌شناختی است. مردمی که روزگاری تسلیم بیگانگان می‌شدند، امروز به جایی رسیده‌اند که پنجه در پنجه قدرت اول جهان می‌اندازند و فریاد می‌زنند: ما برنده‌ایم. حتی پیش از پایان بازی. راز این تحول بزرگ، این جمله ارزشمند است: امتی‌مبعوث شده و بار امانت الهی بر دوش.



مدیر حوزه علمیه امام قائم (عج) در گفت‌وگو با «جوان»:

مدارس و حوزه‌های علمیه

باید خط‌مقدم تبیین هویت و مقاومت باشند

کارزارش
محمداحمدی

حادثه مدرسه میناب بار دیگر اهمیت «تربیت مقاومتی» و پرورش روحیه تاب‌آوری در نسل جوان را برجسته کرد. در چنین رویکردی، خانواده و مدرسه به‌عنوان دو کانون اصلی تربیت، نقش اساسی در

شکل‌گیری اراده، بصیرت و توان ایستادگی کودکان و نوجوانان در برابر بحران‌ها و تهدیدها ایفا می‌کنند؛ رویکردی که می‌تواند ضامن عزت و استقلال جامعه در مواجهه با چالش‌های

فرهنگی و اجتماعی باشد.

به گزارش «جوان»، حجت‌الاسلام والمسلمین سید مجتبی بدری، مدیر حوزه علمیه امام‌قائم (عج)، درباره مفهوم تربیت مقاومتی و درس‌های واقعه مدرسه میناب اظهار داشت: «در مسئله تربیت می‌توان دو نوع رویکرد را مشاهده کرد؛ یک نوع تربیت عمومی و خانوادگی است که کودک در آن می‌آموزد چگونه با دیگران تعامل کند، به بزرگ‌ترها احترام بگذارد، آداب اجتماعی را رعایت کند و وظایف دینی خود مانند نماز و احترام به پدر و مادر را انجام دهد.» وی ادامه داد: «نوع دیگری از تربیت، تربیت مقاومت‌طلبی و تاب‌آوری است، یعنی کودک از همان سال‌های نخست زندگی یاد بگیرد در برابر سختی‌ها و مشکلات ایستادگ داشته باشد. کسی که می‌خواهد در مسیر علم، دانشگاه، کار و زندگی موفق شود، باید تحمل سختی‌ها را داشته باشد. چنین تربیتی انسان را برای مواجهه با بحران‌های زندگی آماده می‌کند.»
حوزه خبر علمیه امام‌القائم (عج) با اشاره به تفاوت تربیت فاطمیانیه و تربیت مقاومتی افزود: «رخی تربیت‌مبیتی بر رفاه‌طلبی است و در آن فرد کمتر با سختی‌ها روبه‌رو می‌شود، اما در تربیت مقاومتی، کودک می‌آموزد که در برابر مشکلات، بحران‌ها و گرفتاری‌ها ایستادگی کند. اگر این روحیه در زندگی شکل بگیرد، انسان می‌تواند به مراتب بالای مادی و معنوی دست پیدا کند.»
وی در ادامه به حادثه مدرسه میناب اشاره کرد و گفت: «واقعه مدرسه میناب تنها یک حادثه امنیتی نبود؛ این حادثه نشان داد دشمنان برای رسیدن به اهداف خود حتی از کشتار کودکان بی‌گناه نیز ابایی ندارند. حمله به دانش‌آموزانی که در حال درس خواندن بودند، نمونه‌ای از خشونت و جنایتی بود که برای ایجاد رعب و ترس در جامعه طراحی شده بود.»

بدری تصریح کرد: «با این حال، واکنش خانواده‌ها و مردم نشان داد فرهنگ مقاومت در جامعه ما ریشه‌دار است. پدران و مادرانی که عزیزان خود را از دست دادند، با صبر و استقامت در کنار نظام و کشور ایستادند و اجازه ندادند دشمن به اهداف خود برسد.» مدیر حوزه علمیه امام‌القائم (عج) با اشاره به اندیشه‌های شهید آیت‌الله مطهری گفت: «شهید مطهری با آثار، سخنرانی‌ها و اندیشه‌های خود تأثیر عمیقی در جامعه اسلامی گذاشتند. نگاه ایشان، جامعه‌ای که خواهان عزت و استقلال است باید روحیه مقاومت، بصیرت و دشمن‌شناسی را در خود تقویت کند. اگر این روحیه در نسل جوان شکل بگیرد، جامعه اسلامی می‌تواند در برابر بحران‌ها و تهدیدها پایدار بماند.» وی با اشاره به تحولات امروز جهان افزود: «امروز بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که کشورها وارد مرحله‌ای از جنگ فرهنگی و فکری شده‌اند. در چنین شرایطی، بصیرت، آگاهی و شناخت دشمن اهمیت زیادی دارد و جامعه باید بتواند با تکیه بر فرهنگ مقاومت و هویت دینی خود از این مرحله عبور کند.» بدری در ادامه درباره نقش حوزه‌های علمیه در این مسیر اظهار داشت: «حوزه علمیه امام‌القائم (عج) از آغاز شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی همواره در میدان بوده‌است. امروز نیز تلاش و روحانیت در مساجد، مراکز فرهنگی، شهرها و روستاها مشغول فعالیت‌های تبلیغی، فرهنگی و فرهنگی هستند و تلاش می‌کنند فرهنگ بصیرت، دشمن‌شناسی و مقاومت را در جامعه تقویت کنند.» وی درباره پیام و درس حادثه میناب برای جامعه گفت: «مدرسه میناب به نمادی از مظلومیت و مقاومت تبدیل شد. خانواده‌هایی که عزیزان خود را از دست دادند با صبر و ایستادگی نشان دادند که ملت ایران در برابر ظلم و تجاوز تسلیم نمی‌شود. این حادثه برای نسل‌های آینده می‌تواند درسی از تاب‌آوری، بصیرت و مقاومت باشد.»

مهندسی ادراک وروایت در سایه گزینش تصویر

دیدگاه
محمد یوسفینیا

سرزمین‌های اشغالی در آتش غوطه‌ور بود، اما آنچه که به نمایش درمی‌آید، فقط یک روایت محدود و قاپ‌بندی شده از واقعیت است؛ دود کم، گودالی کوچک یا صحنه‌ای کنترل شده که چند نفر در اطراف آن ایستاده‌اند. حتی همین تصاویر هم تنها در صورتی به بیرون می‌رسند که محرک‌ها آنها را منتشر کنند یا شهروندان محلی بتوانند بدون خطر قانونی عکس یا فیلمی ارسال کنند. همین صحنه محدود به عنوان تمام ماجرا به مخاطب نشان داده می‌شود. در کتب و وسعیت بدون توجه به ماهیت چندلایه جنگ‌های مدرن ممکن نیست. جنگ دیگر صرفاً در میدان فیزیکی زمین و آسمان تعریف نمی‌شود، بلکه لایه‌ای تعیین‌کننده‌تر در سطح ادراک و روایت شکل گرفته است. در این سطح، آنچه اهمیت دارد نه فقط «وقوع رویداد»، بلکه «حوزه بازنمایی» آن است. ممکن است اصابت‌ها رخ داده باشند، اما تا زمانی که در چرخه تصویر و خبر وارد نشوند، در ادراک عمومی عملاً وجود ندارند. در این چارچوب، رسانه به عنوان «دروازه‌بان اطلاعات» عمل می‌کند. فرآیندی که در ادبیات ارتباطات از آن با عنوان Gatekeeping یاد می‌شود، تعیین می‌کند کدام تصاویر منتشر شوند، کدام حذف شوند و کدام با برجسته‌سازی همراه باشند. این انتخاب‌ها لزوماً خشن نیستند، بلکه می‌توانند در راستای حفظ انسجام داخلی، مدیریت افکار عمومی یا جلوگیری از ایجاد هراس گسترده صورت بگیرد. این موضوع به نکتۀ مهمی اشاره می‌کند: شفاف می‌تواند «تعدد رخدادها» و «وحدت تصویر» یعنی ممکن است دهها اصابت در نقاط مختلف رخ دهد، اما خروجی رسانه‌ای به چند تصویر تقلیل یابد. بوستری در پایان، تر کشی در حاشیه شهر، یا آتش و دودی محدود در گوشه‌ای از یک خیابان. این تقلیل، صرفاً کاهش حجم اطلاعات نیست، بلکه نوعی «بازتعریف مقیاس» است؛ رخداد بزرگ، در قالب نشانه‌های کوچک بازنمایی می‌شود.

پیامد این فرآیند، شکل‌گیری یک خطای شناختی در ذهن مخاطب است. ذهن انسان تمایل دارد از داده‌های محدود، الگو بسازد و نتیجه‌گیری کند. وقتی تنها نشانه‌های کوچک دیده می‌شود، نتیجه‌گیری طبیعی این است که «اثر گذاری محدود بوده‌است.» این همان نقطه‌ای است که متن آن را «جمع‌بندی غلط» می‌نامد. در واقع، این خطا نه از ناگاهی فرد، بلکه از ساختار ارثه اطلاعات ناشی می‌شود. با این حال، برای تحلیل دقیق‌تر باید یک سطح عمیق‌تر را نیز در نظر گرفت: خود این ادعا نیز بخشی از «جنگ روایت‌ها» است. یعنی همان‌طور که یک روایت می‌تواند با کوچک‌نمایی، ادراک را هدایت کند، روایت مقابل نیز می‌تواند با بزرگ‌نمایی یا تأکید بر «بهبان کاری» تصویر متفاوت بسازد. در نتیجه، ما با یک دوگانه ساده «واقعیت اساسانور» مواجه نیستیم، بلکه با رقابت روایت‌هایی روبه‌رو هستیم که هر کدام می‌گویند چارچوب تفسیر مخاطب را در اختیار بگیرند. از منظر تحلیلی، این وضعیت را می‌توان ترکیبی از سه سازوکار دانست: نخست، «چارچوب‌بندی» (Framing) که تعیین می‌کند یک رخداد چگونه دیده شود، دوم، «دستور کار گزارشی» (Agenda-setting) که مشخص می‌کند چه چیزی اصلاً دیده شود و سوم، «اقتصاد توجه» که به دلیل محدودیت زمان و تمرکز مخاطب، تاگزیر به ساده‌سازی و گزینش می‌انجامد. در این میان، محدودیت در انتشار تصاویر لزوماً همواره به معنای سانسور هدفمند نیست. ملاحظات امنیتی، جلوگیری از افشای اطلاعات حساس یا حتی کنترل پیامدهای روانی بر مرز میان «مدیریت اطلاعات» و «سپونت ادراک» را مهم می‌کنند. در نهایت، آنچه این موضوع را برجسته می‌کند، اهمیت «سطح ادراک» در معادلات قدرت است. در جنگی که تصویر و روایت به اندازه سلاح اهمیت پیدا کرده‌اند، از دست دادن توان تحلیل مستقل می‌تواند حتی در صورت برتری میدانی، به احساس شکست منجر شود. به همین دلیل، مواجهه انتقادی با تصاویر، به مقایسه منابع مختلف و درک سازوکارهای تولید خبر، به بخشی ضروری از سواد رسانه‌ای تبدیل شده است. به بیان دیگر، در جنگ روایت‌ها، آنکه تصویر را کنترل می‌کند، لزوماً واقعیت را تعیین نمی‌کند، اما می‌تواند برداشت از واقعیت را شکل دهد و در بسیاری از موارد همین برداشت است که رفتار و تصمیم را رقم می‌زند.

مؤسسه رسانه‌های تصویری تأسیس شد. لاریجانی

همچنین به محدودیت‌های نشر و واردات کتاب انتقاد داشت. در ۲۷ بهمن ۱۳۷۲، لاریجانی به ریاست سازمان صداوسیما منصوب شد. در این زمان، جامعه سینمایی خاطره‌مآبی از او داشت و دوره مدیریت او در صداوسیما یکی از دوره‌های موفق تلویزیون ایران به‌شمار می‌رود.

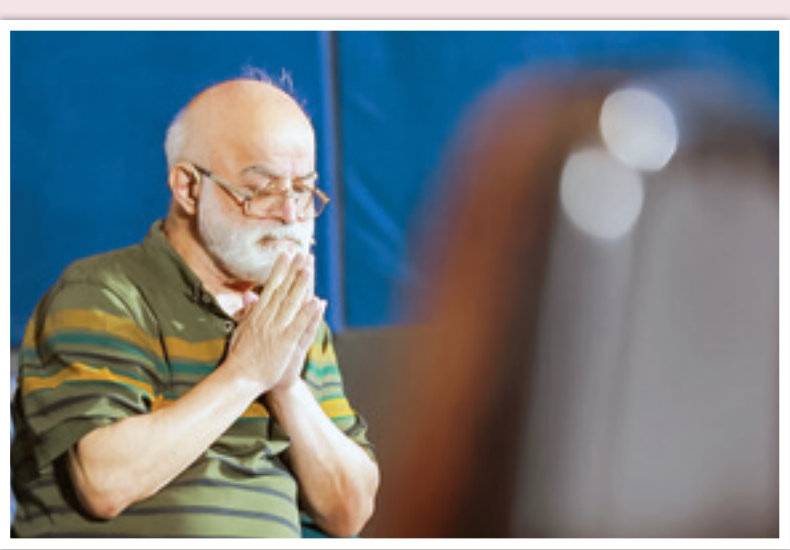
او در اداره تلویزیون از فلسفه‌ای که خوانده بود استفاده کرد و سریال «مردان فلسفه» را در شبکه چهار پخش کرد؛ مجموعه‌ای حاصل گفت‌وگوهای برایشان مگی با منتقدان مختلف، از افلاطون تا لودویگ ویتگنشتاین. در این دوره، برای نخستین‌بار عزت‌الله فولادوند و محمدرضا شجریان نیز در تلویزیون حضور یافتند. در دوره او، تصویر زن در سریال‌ها با مجموعه‌های چون «همسران» و «خانه سبز» تغییر کرد و برای نخستین‌بار قهرمان زن سریال «خانه سبز»، عاطفه صدر، وکیل دادگستری بود. همچنین برای نخستین‌بار زندگی آپارتمان‌نشینی در «همسران» به رسمیت شناخته شد که با تغییرات جامعه ایران هماهنگ بود.

در حوزه طنز نیز تحول ایجاد شد و استعدادهایی ظهور کردند که با آشناری چون «پاورچین» و «قطعه‌چین» نگاه مدرن‌تری را جایگزین شوخی‌های کهنه کردند. از دیگر آثار شاخص این دوره، سریال «شب دهم» بود که توانست مخاطبان گسترده‌ای را جذب کند. با این حال، دوره مدیریت او بدون نقد نیز نبود. پخش دو برنامه از نقاط بحث‌برانگیز کار نامه او محسوب می‌شود. بعد‌ها برخی مسئولان وقت صداوسیما توضیح دادند که این برنامه‌ها خارج از سازمان تولید شده و برای پخش ارائه شده‌اند، اما این مسئله از انتقادات نکاست. خود او نیز در سال ۱۴۰۰ در کلاب‌هاوس، پخش «هویت» را اشتباه دانست، اما این موضوع در کارنامه‌اش باقی ماند.

■ ساحت‌های شخصیتی شهید لاریجانی

لاریجانی سه شخصیت داشت: شخصیت فلسفی، شخصیت فرهنگی و شخصیت سیاسی. از شخصیت فلسفی‌اش خیلی کم استفاده کرد. شخصیت فرهنگی تأثیر گذاری داشت؛ در ارشاد و تلویزیون به آزادی‌اندیشه کمک کرد. شخصیت سیاسی او در نوسان بود. وقتی در سال ۸۴کاندیدای ریاست جمهوری شد، به خاطر «هویت» و «چراغ» مدافعی در طبقه متوسط نداشت، اما وقتی در سال ۱۴۰۰کاندیدای ریاست‌جمهوری شد، با عملکردش در ریاست مجلس، کاندیدای طبقه متوسط بود.

لاریجانی حامی سینمای متفکر بود



فرهنگ و ارشاد اسلامی، به‌سرعت دریافت که فخرالدین انوار (معاون سینمایی) و سید محمد بهشتی (مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی) مدیرانی کاران، باسواد و توانمند هستند؛ از این‌رو هر دو را در سمت خود ایفا کرد، در حالی که بسیاری انتظار تغییر داشتند.

■ حمایت از سینمای متفکر

او همچنین سید محمد بهشتی را به‌عنوان دبیر جشنواره یازدهم فیلم فجر حفظ کرد، اما در ترکیب هیئت داوران تغییراتی ایجاد کرد. سید مرتضی آوینی نیز در میان داوران قرار گرفت. ترکیب داوران ایسن دوره متفاوت و متنوع بود؛ از جمله عزت‌الله انتظامی، اسفندیار شهیدی، سید مهدی شجاعی و عزیزالله حمیدنژاد از نسل‌های مختلف سینمای ایران. در جشنواره یازدهم، سه نسل از سینماگران حضور داشتند: از نسل اول نسامولن خاچیکیان، از نسل دوم داریوش مهرجویی، مسعود کیمیایی و سیروس ولوند، امیر احمدرضا درویش، حسن هدایت، جمال شوره، کیومرث پوراحمد، رسول ملاقلی‌پور، احمد امینی، محمدرضا‌اعلامی، حمیدرضا خشنای، کیانوش عیاری و ابراهیم حاتم‌کیا. در این جشنواره، فیلم «سار» جایزه بهترین فیلمنامه

لاریجانی در دوره وزارت خود

از سینمایی متفکر حمایت می‌کرد. عباس کیارستمی نیز برای نخستین‌بار در جشنواره دوازدهم به‌عنوان داور حضور یافت. به گزارش «جوان»، فریدون جیرانی همزمان با بزرگداشت شهید علی لاریجانی متنی را در مورد او منتشر کرد و نوشت: «چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۷۱، روزنامه «تهران‌تایمز» خبر استعفای سید محمد خاتمی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را منتشر کرد. همین روزنامه در پنج‌شنبه ۲۸ خرداد همان سال، این خبر را تکذیب کرد و نوشت که رئیس‌جمهور استعفای وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را نپذیرفته است. با این حال، روزنامه «سلام» در دوشنبه اول تیرماه ۱۳۷۱، خبر استعفا را تأیید کرد و از کمال خرازی به‌عنوان جایگزین سید محمد خاتمی پس از ۹ سال و شش ماه وزارت نام برد.

وزارت ارشاد و تلویزیون

پس‌انجام، رئیس‌جمهور، اکبر هاشمی رفسنجانی، در ۲۵تیرماه ۱۳۷۱ دکتر علی لاریجانی را به‌عنوان سرپرست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب کرد. در حکم او به سابق علمی، اجرایی و صلاحیت‌های فزاینش اشاره شده بود. من نخستین‌بار علی لاریجانی را در مراسم تحلیل از سیدمحمد خاتمی در تالار وحدت دیدم؛ اگر اشتباه نکم، دوشنبه اول مرداد ۱۳۷۱ بود. او در پایان این مراسم طولانی، پس از چهره‌هایی چون احمد مسجدجامعی، دکتر گودرز افتخارچهرمی، جعفر شهیدی، ناصر یلنگی، حجت‌الاسلام درایتی، ابراهیم حاتم‌کیا، دکتر احمدی، جلال ذوالفنون، کیومرث صابری و عطا مهاجرانی سخنرانی کرد.

■ تولید آثار متفکرانه و هویت تازه‌ای از نسل جدید
در آن سخنرانی کوتاه گفت: «آزادی‌اندیشه‌میمه پویایی فکر است و بستر مناسبی برای پرورش فکری نسل جوان فراهم می‌آورد. این عالمان و هنرمندان هستند که می‌توانند چنین بستری را ایجاد کنند.» برای ما که خاطره‌ای مثبت از ۹ سال و شش ماه وزارت سیدمحمد خاتمی داشتیم و معتقد بودیم سینمای ایران، به‌ویژه از جشنواره پنجم فیلم فجر، با تولید آثار متفکرانه هویت تازه‌ای یافته و نسل جدیدی از فیلم‌سازان وارد عرصه شده‌اند، سخنان لاریجانی امیدبخش بود؛ به‌ویژه در شرایطی که فشارهای سیاسی و فرهنگی، خاتمی را به استعفا واره کرده بود. علی لاریجانی پس از ورود به وزارت